



<http://www.arianafghanistan.com>



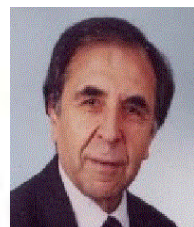
۲۰۱۶/۰۸/۳۱



دوکتور محمد اکبر یوسفی

نقش «لویه جرگه» و استفاده ناهق از آن!

اصطلاح "لویه جرگه"، در تاریخ افغانستان، به عنوان یک رویداد "عنعنوی"، شناخته شده است. شواهد تاریخی این عنعنه را، در پروسه دولت سازی در افغانستان نیز یافته اند که، از زمان قبل از حیات دولتی، یعنی دوران زندگی "قبیلوی"، ادامه داشته است. دوران قبیلوی را با دوران "خود اداری" در تحت مناسبات و "هیرارشی" قومی، و سلسله مراتب عنعنوی قومی هم می شناسند.



طبیعی است که در تاریخ، غیر از ما دیگران هم کلمه و مفهوم "جرگه" را شنیده و به زبان آورده اند و هر یکی از چنین جرگه ها، هم چنان از جانب محافل اجتماعی - سیاسی، بنا بر ضرورت حاد و خاصاً به خاطر یک هدف سرنوشت ساز سیاسی - اجتماعی، تدویر می یافته است. اینکه، تدویر کنندگان، تا چه حد، به تصویب برنامه ها و فیصله های سیاسی دست یافته اند و یا اینکه تا چه حد اثرات مشهود نیز، از خود بجای مانده اند، باز هم نیازمندی به بررسی خاص و تحلیل عمیق علمی، محسوس می باشد. از دید این نویسنده، عقیده بر آنست که آن چنان "جرگه ها"، (چه کلمه "جرگه" و یا "لویه جرگه" بر آن گذاشته شده باشد)، باید بیشتر قابل توجه باشد، که در اثر آن، یک رهبری "نظام سیاسی جدید"، با کیفیت جدید، برین قلمرو برقرار گردیده باشد و یا هدف آینده آن هم چنان با چنین کیفیت مشخص، تعریف شده باشد.

به صراحت هشدار داده می شود، که اگر "لویه جرگه"، به منظور تحکیم یک قدرت و نظام سیاسی - اداری خاص، فردی و گروپی دایر می گردد، علاوه از آنکه نباید آنرا به نام جرگه تمام "مردمان" متوطن در کشور یاد کرد، بلکه در عین حال باید توجه نمود که احتمال استفاده ناهق از چنین گردهمایی ها، در هدف نهفته بوده می تواند. صرف نظر از اینکه قدرت های حاکم سیاسی، از یکده افرادی دعوت به عمل می آورند، و با استفاده ازین فرصت، در عین حال، ممکن خود آنها هم، از جانب خود، هر یک خود را مفتخر به نمایندگی یک "قوم"، بدانند. زیرا چنین فرصت ها، برای افراد جاه طلب و شهرت طلب، به خاطر پخش شهرت آنها، مساعد به نظر می رسد. ممکن تمام عمر خود را "وکیل صاحب" یاد کنند. این چنین خواسته های افراد و تعیین آنها در "لویه جرگه"، توافق نظر تمام قوم را حتماً داشته نمی تواند.

در قدم دوم اینست، که تدویر چنان جرگه ها، باید فقط در وقفه های طولانی برای اتخاذ تصمیم مهم و کلی حیات سیاسی - دولتی، صورت پذیرد، نه بجای وظایف، مراحل معینه قانونگذاری، که به خاطر حل مسایل معمول روزمره، در جامعه، باید انجام گیرد، عوضی گرفته شود. به عبارت دیگر، این بدان معنی است که تدارکات تدویر "لویه جرگه ها"، باید به خاطر حل مسائل عمده و مشخص و عمدتاً برای تعیین، مشی اساسی و دوامدار سیاست داخلی و خارجی، که متضمن تمامیت ارضی و حفظ حاکمیت ملی و برقراری صلح و ثبات در کشور باشد، صورت گیرد. اما اگر چنین لویه جرگه ها، از جانب حلفات و محافل قدرت، در هر وقت و زمان، طبق دلخواه و بر حسب میل "زامدارن"، صورت گیرد، نه تنها که نتایج لازم از آن، به دست نخواهد آمد، بلکه بر بی اعتباری چنین گردهمایی ها نیز خواهد افزود. از جانب دیگر، مردم به قوانین و رهنمود های مطمئن برای استقرار صلح و ثبات نیاز دارند، نه به تقرر افراد جاه طلب فاسد و فاقد صلاحیت و مهارت کاری و علمی.

از جانب دیگر آنچه در پروسه دولت سازی افغانستان، در مقایسه با سیستم های قانونگذاری در اروپا، تفاوت هایی هم به نظر می رسد، اینست که در اروپای غربی، بعد از انقلاب فرانسه، به جای برخی از دولت های موجود پادشاهی آن زمان، که به آن نظام های پادشاهی، یا "نظام های قلمروی" نیز یاد می نموده اند، (عمدتاً در غرب اروپا و شمال امریکا)، رژیم های "جمهوری" و هم بعضی از "پادشاهی های مشروطه"، تأسیس گردیده اند.

در مطابقت با همان روداد، "جرگه" یا "لویه جرگه"، در سال ۱۷۴۷م است، که "دولت پادشاهی"، تحت قیادت "جنرال احمد خان"، مسمی به "ژر ژران"، "احمد شاه درانی"، "احمد شاه ابدالی" و هم مسمی به "امپراتور" و یا "احمد شاه بابا"، تأسیس گردیده است. ریشه نژادی و خانوادگی ایشان را، به "خاندان سدوزائی" منسوب می دانند که هم چنان یک شاخه، از قوم بزرگتر، یعنی "پوپلزائی" نیز یاد شده است.

با تفاوت از انکشافات دولتی و حیات سیاسی "انقلابی" در اروپا، در حالی که در افغانستان، اولین اساس دولتی مستقل پادشاهی، به سوی قانونیت و مشروعیت دولتی تهدابگذاری شده است، و به طور کلی نظام اول "پادشاهی" افغانستان، تا حدی در آن لحظات، الی قریب به "پنج دهه" بعد از تأسیس آن، ماهیت، "پادشاهی قلمروی" را حفظ داشته است، اما بعداً با بروز بحران و جنگ های داخلی و منازعات بر سر قدرت، نقش اولی آنرا از دست داده است.

حال درین مطلب مختصر، در جمله "لویه جرگه ها"، آن جرگه ها را باید دقیقتر مطالعه نمود، که در تحت شرایط موجودیت نوعی از حاکمیت، تلاش های وسیع و معینی هم برای طرح، تعریف و تدوین قوانین و "ریفورم های" اجتماعی و سیاسی، صورت گرفته است. نباید از نظر دور داشت، که قریب در هیچ یکی از "لویه جرگه ها"، در رأس رهبری دولت، غیر از مبتکر و هدایت دهنده فراخوانی لویه جرگه، شخص دیگری به مقام اول دولت، منسوب نگردیده است. هم چنان هیچ یک لویه جرگه، زامدار بر حال را سبکدوش ننموده است. صرف نظر از تفصیل مراحل، در این جا، فقط از برخی از دوره ها، چون "اصلاحات" دوران پادشاهی "امیر امان الله خان"، بعداً "شاه امان الله" و هم از دوران بعد از ختم، "بحران" (ده ماهه)، پس از سقوط "شاه امان الله خان"، نام می گیریم. در همه لویه "جرگه" های این مراحل، قوانین سلطنت دوباره تدوین و بالاخره، همین سلطنت، "قانون اساسی" جدیدی را هم، جهت بحث و تصویب، به لویه جرگه پیشکش نموده است.



(پایان تصویر: "ظاهر، پادشاه سقوط یافته، رهبر کودتا داوود: رشته با مسکو)

در آن قانون اساسی که در زمان سلطنت، از طریق "لویه جرگه" به تصویب رسیده بود، باز در متن قانون اساسی، در جریان پنج سال پس از سقوط رژیم سلطنتی، یعنی در زمان "جمهوریت پنجساله"، از طریق تدویر "لویه جرگه"، تعدیلاتی هم رخ داده است.

نباید از نظر دور داشت، که تدویر "جرگه ها"، در حیات "قومی" قبل از موجودیت دولت، به ابتکار سران قوم، جهت حل و فصل مسائل، صورت می گرفته است. اما همین که، مرحله تأسیس دولت مستقل، یعنی "پادشاهی" مطرح می گردد، مبتکر اصلی و هدایت دهنده تدویر اولین جرگه، با چنین هدف و ماهیت، "جنرال احمد خان سدوزائی" (۲۵ سال عمر داشته است)، شناخته شده است، که در عین حال منسوب به خاندان، معروف به "خانخیل" بوده است. اینکه بعد از آن، دولتمداری ها، در کشور چگونه به پیش برده شده است، نمی توان درین مطلب با تفصیل بیشتر یاد کرد. این هم باید فراموش نشود: هر روزی که بر سر این کشور و مردم آن گذشته است، جزء واقعات و رخداد های تاریخی شمرده شده، با همه جوانب مثبت و منفی آن باید، با خونسردی و مطابق واقعیت های عینی، برخورد صورت گیرد. در پرنسیپ موضوع اصلی بر سر این نیست که یک کشور و جامعه در چه شرایط و برای چه هدف و از جانب کدام قوت ها و حلقات اجتماعی سیاسی، به سوی زندگی قانونی و با ثبات آغاز می کند، بلکه مهم اینست تا در انجام چنین امر، هدف و ضروریات مطلوب را در مطابقت به اهداف مبرم تاریخی آن، بدست آورد، و باعث براه انداختن تغییرات کیفی جدید، در حیات سیاسی - اجتماعی گردد.



طوری که می بینیم، در تمام مراحل پادشاهی، از شیوه تدویر "لویه جرگه" استفاده بعمل آمده است. اما با "سقوط" خونین جمهوری، در سال ۱۹۷۸م، که به آن "انقلاب" نام داده اند، سیستم سیاسی اداری، در تحت کنترل قدرت جدید قرار گرفته، اداره را از طریق صدور "فرمان ها"، فیصله های ارگان های "حزب حاکم" و "شورای انقلابی" و سایر ارگان های نو تشکیل، به پیش می برده اند. در سالهای آغاز حاکمیت، تا روز های حرکت نزولی قدرت، آنهم در مرحله موازی با "بحران"، از ضرورت "لویه جرگه" یاد نشده است.

فقط در آخرین سالهای حاکمیت "چپ"، تحت حمایت "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، که در واقعیت با باطل ساختن قدم های قبلی، "زمان انقلاب"، تلاش صورت گرفته است، تا در تحت نام مثنی "مصالحة ملی"، در جهت

برگشت به نظام گذشته، قدم هایی هم برداشته شود. چنانچه منجمله با تغییر نام سازمان های سیاسی و دولتی، که نام "جمهوری" را حفظ نموده، تدوین قانون اساسی جدید را، از طریق تدویر و فیصله لویه جرگه، اعلان داشته است. با سقوط رژیم، که حاکمیت "تنظیم های جهادی" در کشور تسلط کسب نمود، به جای عنعنه "لویه جرگه"، برای استقرار قدرت حاکم آنها، در قدم اول، به تدویر "شورای حل و عقد" متوسل، و متعاقباً کشور را به سوی "جنگ داخلی"، ده ساله برده اند.

حال با صرف نظر از تفصیل، می دانیم که با وقوع حادثه "۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م" در "نیویارک" و "واشنگتن" وضعیت خاصی هم در منطقه و جهان به وجود آمد. قدرت بزرگ بین المللی، نخست کنترل قلمرو کشور ما را در دست گرفت و در قدم بعدی و حتی موازی با آن، به حیث "بدیل"، حکومت "قسمی طالبان"، میدان سیاسی قدرت را در داخل کشور، به "اتحاد شمال"، سپرد. این حلقهات که خود در تحت نام "اقلیت ها" سازمان یافته بودند، همیشه در مخالفت با قدرت "مرکزی دولت" قرار داشته اند، رهبران آن، در قدم اول، اگر تجزیه کشور برای آنها، ممکن نبوده است، در خواب و خیال "سیستم فیدرالی"، غرق بوده اند و به جای "سیستم جمهوری مرکزی"، سیستم "پارلمانی" و حکومت "انتخابی"، مبتنی بر نظام "فیدرالی" و «پارلمان»، مشابه با نظام سیاسی آلمان، می خواسته اند.

حال بدون در نظر داشت نقش افراد، با وقوع حوادث، به تعقیب تدویر "کنفرانس بن" در "نومبر" ۲۰۰۱م، توجه نمائید.



در طرح و فیصله های کنفرانس «بن»، از تدویر بعدی «لویه جرگه» نیز یاد گردیده بود. اما طرح قبلی سیستم «اداری – سیاسی»، در مشابهت و تا حدی هم در مطابقت با سیستم "جمهوری مرکزی" در ایالات متحده امریکا، تهداب گذاری و تطبیق گردید. در همان مرحله تهداب گذاری، سیستم جدید طوری ایجاد گردید، که "بدیل" انتخابی، برای قدرت "بزرگ"، در آینده

بعدی کشور ما، "اتحاد شمال" تعیین شده است. "اتحاد شمال"، قبل از تأسیس "اداره جدید"، و انتقال قدرت، به اداره جدید، قریب تمام مواضع قدرت را اشغال نمود. با پیشبینی "لویه جرگه" در کنفرانس "بن"، به احتمال قوی از نظرات "پادشاه سابق" هم استفاده شده است.

صرف نظر از اینکه، مطبوعات "غربی" ضمن شنیدن نام "حامد کرزی"، زمانی که در کنفرانس «بن»، به حیث "رئیس اداره



موقت"، اعلان شد، حتی بعضاً از او به عنوان عضو خاندان پادشاهی یاد می نموده اند. علاوه از اینکه رژیم نو، و طراحان اصلی، حتی برای "حامد کرزی"، لباس خاصی را، پیشنهاد نموده بودند، ممکن تلاش ورزیده باشند، تا با پوشیدن لباس برای "رهبر جدید"، شعور و درک خاصی هم مطابق میل قدرتمداران، در برابر گروپ های «ایتی»، انتباه مطلوب، حاصل نمایند.

وقتی، به قریب یک و نیم دهه قبل که این تصاویر منتشر می گردید، نظر اندازیم، ممکن ذهنیتی هم، در برخی از حلقهات ایجاد شده باشد،

که با برگشت "پادشاه سابق"، در آن روز ها، ممکن رژیم "سلطنتی" دوباره برقرار گردد. بی ربط نیست، که رهبر جمعیت

اسلامی، "برهان الدین ربانی"، با بی طاقتی، اعلان می نمود، که "دوران پادشاهی گذشته" است. بهر صورت، نقش و نفوذ پادشاه، در تعیین "دولت مرکزی"، و متعاقباً بعد از سال ۲۰۰۱م هم چنان در مورد، فراهم آمدن "تسهیلات" در امر تدویر "لویه جرگه"، ممکن فاقد اثر نبوده باشد.

برخی ها، مراسم سپردن تحفه "پادشاه" را به "حامد کرزی"، در "روم" که عبارت از یک جلد "قرآن شریف"، ملکیت شخصی و یادگار خانوادگی "پادشاه" بوده است، ممکن به عنوان، "سمبول" انتقال قدرت از "خاندان محمدزائی"، به "پوپلزائی"، افاده شده باشد. درین فرصت وقتی، به عکس العمل "داماد پادشاه و پسر کاکای شان، جنرال عبدالولی" (سردار عبدالولی) توجه شود، کسانی که با خصوصیات و سابقه سیاسی و روحیه و روان او، آشنائی داشته اند، می گویند که این چنین حالت باید برایش ناخوش آیند بوده باشد. "حامد کرزی"، الی سال ۲۰۱۴م، غیر از سال های مقدماتی قریب دو سال "اداره موقت"، دو دوره معینه را در مطابقت با محتوای قانون اساسی، به حیث "رئیس جمهور" ایفای وظیفه نمود. زیر دستان و شرکای قدرت او در دولت، حین اظهار "شکایات"، از حکومتداری او، مانند یک "پادشاه مستبد"، اما "ضعیف" تعریف می نموده اند. بعد از قریب یک و نیم دهه، در انتخابات ریاست جمهوری (دور سوم) بعد از کنفرانس "بن"، رسوائی ها و جنجال بین دو کاندید رقیب "مقام"، براه افتاد.

در آن مرحله، دانشمند، حقوقدان، سیاستدان، ادیب، جامعه شناس، دیپلمات و بشردوست، مرحوم داکتر اکرم عثمان، (فقط چند روزی از وفات ایشان می گذرد) مقاله ای را به تاریخ ۲۵/۰۲/۲۰۱۴ تحت عنوان "فیل از پا افتاده را شاه فیل می باید کشید" بدست نشر سپرده اند، که مطلب بعدی عنوان را: "ما و موفقنامه امنیتی با امریکا" تعیین نموده اند. مطلب فوق را، با این حکایت آغاز می نمایند، که به شکل تصویر، در اینجا، انتقال می دهیم:

آورده اند که سالها پیش حکومت مرکزی حاکمی را به یکی از مناطق اطراف فرستاد که سلیقه خاصی داشت. او هم دریشی می پوشید و هم دستار می بست و بر رعیت گوش به فرمان تظاهر می فروخت. اما زیردستانش که تا کنون چنین معجون مرکبی ندیده بودند، بین خود ریشخندش می کردند و با طعن و تعریض می گفتند: چه عجب، سرش ملا، زیرش میزرا! از قضا قرعه فال به نام آن مردک بی نام و نشان اصابت کرد، گنج بادآورده را از راه یافت و شد امیری صاحب قران کشور کهسار!

امیر صاحب قران که مردک ظاهر بین بود برای اثبات خودش تقلا میکند. از شمار تمام کارها به رنگ و رخس لباس هایش توجه می کند و می کوشد قلمرو زیر نگینش برجسته ترین نشانه ها را به خود بجسپاند و مظهر تمام نمای کشورش معرفی شود. از جمله چین را از شمال، دستار را از جنوب، پاپوش را از غرب و ایزار را از شرق انتخاب می کند. با این ترفند می شود یک رهبر منتخب و مرکب از تمام رنگ ها و تمام جامه ها. ولی رنگارنگی او را در کار یکرنگی و بیرنگی مدد نمی رساند. رعیت سر رقص شان را زیر طبل خالی او گم می کند. هیچکس نمیداند که چگونه دستها و پاهایش را با ساز جنوب، شمال یا خاور یا باختر بجنباند. ناهماهنگی بر رفتار و کردار همگان چیره می شود. یک جماعت پراکنده چنان به اجزای کوچک کوچک تجزیه می شود که گفתי باشنده های هزارها سیاره مجزا از یکدیگر در پهنای آسمان هفتم استند.

اگر از زبان استعاره و کنایه بگذریم باید روشن کنیم که آن شخصیت شخیص با آن عبای بلند و قبای شاهانه کسی جز حامد کرزی فرمانروای تصادفی افغانستان، دیگری نیست.

زهی سعادت ملتی که مفت و رایگان رهبر شان را از سر راه پیدا می کنند. بعد از شجاع الملک و ببرک کارمل این سومین زمامداری بود که از آن بالا! نازل شده بود. به قول شاعر:

با خدا داده گان ستیزه مکن که خدا داده را خدا دادست!

تا حدی هم قابل فهم است، که در قانون اساسی جدید، قسمت های وسیعی از زمان سلطنت و جمهوریت گرفته شده است. تعریف "هویت ملی" بطور نمونه، با همان محتوای قبلی ذکر شده است.

در چند "لویه جرگه" بعدی، خطوط کلی سیاست خارجی و داخلی، به تصویب رسید، که در آن مدت علاوه از اینکه، در دو بار انتخابات، بطور هدفمند، "حامد کرزی" در مقام ریاست جمهوری "انتخاب" شد.

قابل ذکر است، درحالیکه همان رئیس جمهور، خود، هدایت طرح و تدوین قرارداد امنیتی را بین افغانستان و ایالات متحده امریکا، صادر نموده است، اما باز هم، به خاطر دریافت تکیه، برای امضای خودش، نوعی از "لویه جرگه" را فرا خواند. با وجود فیصله "لویه جرگه" که رئیس جمهور بر حال میتوانست امضاء کند، خود امضاء نکرد. امضای آن، تحت رهبری رئیس جمهور "مورد سؤال" (در ادعا های حریف انتخابی، جعلکاری به نفع "برنده" صورت گرفته بود) جدید صورت گرفت. از جانب دیگر در بدنه قدرت، یک مقام جدید، به نام "رئیس اجرائیه"، اعلان گردیده است، که در قانون اساسی صراحت نداشته است، اینک پس از دو سال در شرایط و احوال بحرانی خاص، رسوائی ها، در باره این "دولت با رهبری دو سره"، از سر گرفته شده است.

از جانب دیگر با وجود آنکه، در مدت قریب دو سال، این "رهبری دو سره"، مانع هر گونه اجراءات ضروری و لازم، به نفع جامعه می گردد، درین اواخر مخالفت های شخصی، در حقیقت تمام پرده های "راز دولتی" و احساس مسئولیت، رهبران را در برابر جامعه و مردم، دریده است. حال که رئیس جمهور اسبق، طرح تدویر لویه جرگه را مطرح می سازد، معلوم نیست که آیا خودشان هم می خواهند که سیستم خود را، از ریشه تغییر دهند و بازی های "تنظیمی" را ، در تحت نام "لویه جرگه" از سر بگیرند؟

پایان